



فرهنگ زبان اندیشه

آینده خوبی برای زبان فارسی دری پیش بینی نمی شود / مصاحبه با دکتر حسن فضائلی < ۸
کودکان قصه ها را زندگی می کنند / محمدرضا خاوری < ۱۵
الکم؛ گامی به سوی الگم های دیگر / اسد کوشا < ۲۰



آینده خوبی برای زبان فارسی دری پیش بینی نمی شود

گفتگو: عباس آرمان

جنبه حقوقی با بهتر بگویم حقوق بشری داشت. بعد از دو سال خدمت در کمیسیون، همراه با جناب استاد عباس آرمان، داستان نویس معروف کشور که در آن زمان به حیث ویراستار آن نشریه کار می کرد، از کمیسیون استعفا داده و وارد کارهای دولتی شدم. در کنار آن، در مؤسسه تحصیلات عالی کاتب و مؤسسه تحصیلات عالی غرچستان به حیث استاد ادبیات فارسی در مشغول شدم. در حال حاضر هم به حیث استاد ادبیات فارسی در مؤسسه تحصیلات عالی رابعه بلخی و مؤسسه تحصیلات عالی استقلال مشغول تدریس هستم. در مجموع، در طول این سال ها و سال های پیش از ورودم به افغانستان کارهایی اعم از مقاله های ادبی و حقوقی انجام داده ام؛ اما مهم ترین آن تحقیقی در حوزه زبان و ادب فارسی در افغانستان است که زیر نام «تأثیر نظام های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات دری افغانستان» به زبور چاپ آراسته شده است.

- فضانلی مهربان! گفتید که تحقیقی انجام داده اید در حوزه زبان و آن را در کتابی به نام «تأثیر نظام های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات دری افغانستان» منتشر کرده اید؛ لطفاً در مورد موضوعاتی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته صحبت کنید!

- کتابی که زیر عنوان «تأثیر نظام های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات دری افغانستان» به چاپ رسیده است، در حقیقت همان پایان نامه ای است که در مقطع دکترا نوشته ام. البته این کتاب کاستی های زیادی دارد. به دلیل اینکه در زمان چاپ آن خودم حضور نداشتم و نتوانستم نظارت دقیق بر چاپ و ویراستاری آن داشته باشم.

- موضوعاتی که در این کتاب بحث شده پیرامون چه مواردی است؟

- این تحقیق ۳ فصل دارد که هر کدام به چند بخش تقسیم شده اند. فصل اول مربوط به مبانی نظری تحقیق و پیشینه زبان و ادب دری است. در بخش دوم، مقوله های تحقیق را مشخص کرده ام. در تعریف مقوله های تحقیق، «نظام»، «نظام های سیاسی و اجتماعی»، «فتودالی»، «شاهی»، «جمهوری»، «کمونیستی» و «نظام اسلامی» و نیز «نظام طالبانی» بیان شده است. در بخش سوم، محدوده جغرافیای طبیعی و سیاسی افغانستان معرفی شده و در بخش چهارم، پیشینه زبان و ادب فارسی دری (بعد از اسلام) آمده است.

در فصل دوم این کتاب، ادبیات معاصر دری افغانستان پس از تشکیل دولت مستقل افغانی از ۱۷۴۷ میلادی تا پایان دوره های شاهی را بررسی کرده ام. این فصل، پنج بخش دارد. در بخش نخست: دوره ابدالی ها یا دوره فترت ادبی؛ بخش دوم:

اشاره: موضوع زبان فارسی به عنوان زبان مادری ما، همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. هر گونه معلومات و اتفاقات جدید در این عرصه، و بررسی وضعیت آن برای دست اندر کاران ماهنامه «در دری» مهم تلقی می شود. به همین دلیل به سراغ یکی از استادان مسلم زبان فارسی، دکتر حسن فضانلی، رفیق و دیدگاه هایشان را درباره وضعیت زبان فارسی در شرایط کنونی جویا شدیم. ایشان هم اکنون در دانشگاه های مختلف کابل به تدریس در رشته زبان و ادبیات فارسی مشغول است.

فهرست آثار داکتر حسن فضانلی:

کتاب ها:

۱. تأثیر نظام های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات دری افغانستان، ۳۳۴ صفحه، قطع وزیری (چاپ شده)
۲. مزایا و کاستی های نظام ریاستی و پارلمانی در قوانین اساسی افغانستان، ۸۶ صفحه، قطع جیبی که به صورت مقاله به چاپ رسیده است. (آماده چاپ)
۳. جایگاه زن در اجتماع و قوانین اساسی افغانستان، ۱۱۳ صفحه، قطع جیبی (زیر چاپ)
۴. احوال و آثار خوش نویسان افغانستان، ۵۰۰ صفحه، قطع وزیری (آماده چاپ)
۵. احوال و آثار نقاشان افغانستان، (در حال فیش برداری)
۶. کتاب درسی دستور زبان فارسی دری جهت تدریس در مؤسسه های تحصیلات عالی (آماده چاپ)

مقالات:

۱. ضرورت پژوهش فرهنگی در افغانستان (چاپ شده)
۲. جایگاه حق مالکیت فکری در اسناد ملی و بین المللی (چاپ شده)
۳. حقوق تأمین اجتماعی چیست؟ (چاپ شده)
۴. رگه های تفکر دینی در نهضت مشروطیت افغانستان (چاپ شده)
۵. نگاهی دیگر به زندگی و آثار سنایی غزنوی و ابوریحان بیرونی (چاپ شده)
۶. صنایع دستی در افغانستان (وضعیت صنایع دستی و انواع آن) (چاپ شده)
۷. پیشینه زبان و ادب فارسی دری در افغانستان (چاپ شده)
۸. هنر هیكل تراشی در افغانستان (سبک، ادوار و ویژگی ها) (چاپ شده)
۹. نگاهی به زندگی و آثار محمدعلی عطار هروی (چاپ شده)
۱۰. هنر نقاشی پیش از اسلام در افغانستان (سبک، ادوار و ویژگی ها) (چاپ شده)
۱۱. هنر نقاشی بعد از اسلام در افغانستان (سبک، ادوار و ویژگی ها) (چاپ شده)
۱۲. نگاهی به زندگی و سروده های ملک الشعرای بهار
۱۳. زندگی و آثار شیخ اجل، سعدی شیرازی
۱۴. بررسی آثار مدنی هرات
۱۵. بررسی هنر صدر مسیحیت در اروپا (هنر موزائیک)

- تشکر از اینکه به ما فرصت دادید تا در مورد وضعیت زبان فارسی دری در کشور با شما گفتگویی داشته باشیم. بیش از آن، لطفاً در مورد تحصیلات خود به ما معلومات بدهید!

- در مورد تحصیلاتم خدمتتان عرض شود که دوره ابتدایی و دبیرستان (لیسه) را در کابل سپری کردم و تحصیلات عالی ام را در رشته نقاشی تا مقطع کارشناسی (لیسانس) در دانشگاه هنر تهران به پایان رساندم. پس از آن، تغییر رشته داده و در رشته زبان و ادبیات فارسی تا مقطع دکتری درس خواندم. سرانجام در سال ۱۳۸۳ ه. ش. با معدل بیست از پایان نامه خود دفاع کرده و دانش آموخته (فارغ التحصیل) شدم.

- در طول سال هایی که به کشور باز گشته اید، به چه کارهایی مصروف بوده اید؟ منظورم کارهای فرهنگی و زبانی است.

- پس از اینکه وارد افغانستان شدم، در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به حیث مدیر مسئول نشریه حقوق بشر مشغول به کار شدم؛ و مدت دو سال در آنجا ایفای وظیفه کردم و بیشتر مقاله هایی که نوشتم،



**در مورد معنای دری باید
عرض کنم که در این زمینه
نظریه‌های گوناگونی وجود دارد.
خوارزمی در «مفاتیح العلوم» آن
را زبان مردم شهرهای مداین
دانسته است. و همچنان، مؤلف
«برهان» گفته است: بعضی آن
را به فصیح تعبیر کرده‌اند مثل
«اشکم» و «شکم» و «بگوی» و
«گوی» و «بشنو» و «شنو» که
اشکم و بگوی و بشنو را دری
فصیح دانسته‌اند. و حتی بعضی
بر این عقیده‌اند که «دری»
زبان اهل بهشت است (!) و از
زبان پیامبر گرامی اسلام (ص)
نقل قول کرده‌اند که: «لسان اهل
الجنة، عربی و فارسی دری» و
ملایکه آسمان چهارم به لغت
دری تکلم می‌کنند.**

اصلی این زبان «ایرانویج» است و منظور از ایرانویج در اوستا همین ناحیه بوده است. وی معتقد است که گرچه بعضی دانشمندان دیگر، نواحی دیگری مانند سیستان، شمال خراسان (مرو- بلخ) را نیز پیشنهاد کرده‌اند.

- اما به عقیده استاد واصف باختری نخستین بار لهجه‌ای که در تخارستان معمول بوده، و به سایر نقاط انتشار یافته؛ نظراتان در این مورد چیست؟

- درست است. استاد باختری چنین نظری دارد که من در کتاب خودم از آن یاد کرده‌ام. منظور باختری همین است که شما گفتید؛ به اضافه اینکه او معتقد است: این زبان، جغرافیای وسیعی را درنور دیده، یعنی از شمالی‌ترین قسمت افغانستان تا سراسر شبه قاره هند و حتی تا عمق امپراطوری عثمانی را نیز در بر می‌گرفته است.

از آنجایی که مبدأ غیر پارسیک زبان اوستایی (زند) در صفحات شمال شرق افغانستان است، نخستین آثار کتبی این مرزوبوم، همان اوستا (زند) به حساب می‌آید. و می‌دانیم که اوستا کتاب دینی زردشتیان است و زردشت پیامبری بوده که در بلخ قیام کرد. از نظر «پروفسور کریستین سن»، زردشت در نواحی شرق ایران که فعلاً در خاک افغانستان است در حدود قرن هفتم ق. م. قیام کرده است. (شاید مقصود، شهر بلخ باشد که مشهور است و مولد زردشت بوده است). بنابراین، زادگاه زبان فارسی دری نواحی شمال شرقی افغانستان است.

در مورد معنای دری باید عرض کنم که در این زمینه نظریه‌های گوناگونی وجود دارد. خوارزمی در «مفاتیح العلوم» آن را زبان مردم شهرهای مداین دانسته است. و همچنان، مؤلف «برهان» گفته است: بعضی آن را به فصیح تعبیر کرده‌اند مثل «اشکم» و «شکم» و «بگوی» و «گوی» و «بشنو» و «شنو» که اشکم و بگوی و بشنو را دری فصیح دانسته‌اند. و حتی بعضی بر این عقیده‌اند که «دری» زبان اهل بهشت است (!) و از زبان پیامبر گرامی اسلام (ص) نقل قول کرده‌اند که: «لسان اهل الجنة، عربی و فارسی دری» و ملایکه آسمان چهارم به لغت دری تکلم می‌کنند.

از نظر مرحوم دهخدا معنای دری چنین است: «گروهی گفته‌اند که در زمان بهمن اسفندیار، مردمی که از اطراف عالم به دربار او می‌آمدند و زبان همدیگر را نمی‌فهمیدند، به حکم بهمن، دانشمندان زبانی را وضع کردند و نامش را دری گذاشتند. و بعضی بر این باورند که در زمان یما (جمشید) این زبان وضع شده است. و بعضی معتقدند که در زمان بهرام گور این کار صورت گرفته است.

نویسندگان انجمن آرا و آندراج و گیاث در این مورد گفته‌اند: «زبان پارسی را از آن دری گویند که در روستا و کوهستان و دره، بدان تکلم می‌کرده‌اند و آنچه در شهرستان می‌گفته‌اند پهلوی نام دارد؛ زیرا که «پهلوی» شهر را می‌گفته‌اند. البته این نظریه صحیح به نظر نمی‌رسد. اما عده‌ای دیگر معتقدند که دری منسوب به «در» و «درگاه» پادشاهان بوده و آن زبانی است که در درگاه و بارگاه پادشاهان به این زبان تکلم می‌شده است.

- اگر از نظر مرحوم بهار هم در مورد وجه تسمیه دری یاد کنیم، بد نیست؛ چون او می‌گوید که دری مخفف «تخاری» است و «خا» و «ها» هنوز (مطابق قاعده زبان فارسی) به دال که معمول به زبان فارسی است، تبدیل به «دهری» و بالاخره دری شده و در واقع تخاری‌ها مردم ایرانی هستند و پس از کوچ کردن از حدود تبت، وارد خاک بلخ و نواحی مرکزی افغانستان امروز شده و در تخار کنونی ساکن شده‌اند.

- بله! مرحوم بهار این مسئله را مطرح کرده و تعدادی از ادبا و دانشمندان معتقدند که زبان دری همان زبان تخاری بوده است که بعداً به شکل دری درآمده است. از جمله پوهاند دکتر «محمدحسین یمین» استاد دانشگاه کابل در کتاب «دستور معاصر پارسی دری» و استاد واصف باختری به استناد تحقیقات خاورشناسان از جمله «کریستن سر» دانمارکی و «دینینگ» انگلیسی معتقد است که در اصل کلمه دری «دهاری» بوده و «دهار» نام اصلی سرزمینی است که امروز آن را «تخار» می‌نامیم؛ و تخار تعریب‌شده «دهار» است. زبان «دهاری» یکی از گویش‌های زبان فارسی است که «دهاری» و «دهری» و سرانجام «دری» شده است.

به هر حال، قدیم‌ترین منابع پیرامون کلمه یا زبان دری، آثار مؤرخان و مؤلفان عربی است. از آن جمله سه منبع عمده و مهم «الفهرست»، «مفاتیح العلوم» و «احسن التقاسیم» است که همه این آثار، دری را زبان دربار خوانده و برخی هم منسوب به دره دانسته‌اند. مؤلف برهان قاطع، دری را لغت پارس باستان گفته و از آن به فصیح تعبیر کرده است و جمعی دیگر گفته‌اند که دری زبان ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است.

در این اواخر، عقیده‌ای دیگر میان دانشمندان ظهور کرده و آن مبتنی بر این است که زبان پارسی نو یا پارسی دری در دوره‌های پیش از اسلام نیز در عرض زبان‌های پهلوی وجود داشته است. تدوین کتبی به نثر مانند شاهنامه ابومنصوری و مقدمه آن، ترجمه تفسیر طبری، ترجمه تاریخ طبری، تألیف «حدود العالم»، تألیف «عجایب البلدان»، تألیف «الابنیه عن حقایق الادویه» و همچنین اشعار شاعرانی چون ابوشکور

شکل‌گیری ادبیات رزمی و حماسی؛ بخش سوم: اوضاع ادبی دوره محمدزایی‌ها؛ بخش چهارم: دوره معاصر، ادبیات مشروطیت و تجدیدگرایی در دوره امیر حبیب‌الله خان بحث شده‌اند و بخش پنجم شامل دوره نادرشاه محمدزایی و تلاش برای بازگشت ادبی است.

در فصل سوم این تحقیق با کتاب، از دوره جمهوری تا پایان دوره حکومت اسلامی به شمول دوره طالبان بررسی شده است.

این فصل، دارای پنج بخش است که شامل دوره جمهوری، کمونیستی، اسلامی، طالبانی و ادبیات دوره مقاومت و مهاجرت می‌شود.

دوره مقاومت و مهاجرت، شامل آن دسته از آثاری است که نویسندگان و شاعران مهاجر در کشورهای هم‌جوار و سایر کشورها پدید آورده‌اند.

- زادگاه زبان فارسی دری از نظر شما کجا بوده است و معنای دری چیست؟

- در این رابطه باید عرض شود که از دوره گذشته تنها آثار مکتوب دو زبان بر جای مانده است: یکی زبان «اوستایی» که در قسمت‌های شرقی سرزمین ایران و افغانستان رایج بوده و دیگر زبان «فارسی باستان» که متعلق به ناحیه فارس ایران بوده است. به گفته مرحوم دکتر احمد تفضلی، این زبان احتمالاً به ناحیه خوارزم، تعلق داشته و زادگاه



ادبیات مهاجرت با آنکه از ادبیات مقاومت جدانشدنی است، اما شکل گیری ادبیات مقاومت سال ها پیش از مهاجرت بوده و به دوران جنگ های استقلال و نهضت مشروطه خواهی برمی گردد؛ اما نقطه اوج آن را در دوره مهاجرت می توان دید. با توجه به اینکه در سال های پیش از مهاجرت نیز آثاری خلق شده است که در آن روحیه آزادی خواهی و رهایی از استبداد وجود دارد، اما در دوره مهاجرت، به نقطه اوج خود رسیده که امروزه به شکل ادبیات مقاومت و مهاجرت تبلور عینی یافته است.

- یعنی می گوید که از نظر هویتی، ادبیات افغانستان از زمان ابدالی ها با گذشته اش که در بستر تقریباً سره و کلاسیک خود غنوده بود، دارای هویت مستقلی شده است؟

- به نظر من ادبیات افغانستان که امروزه در گویش عامیانه و برخی موارد غیرعامیانه در متن نوشته های رسمی و ادبی به کار می رود، اندکی متفاوت با گذشته است؛ و در بعضی جهات، ناهمگون با ادبیات کشورهای همسایه شمالی و غربی است. و حتی ادبیات فارسی دری، تحت تأثیر بعضی از عوامل سیاسی و اجتماعی از رشد قابل ملاحظه ای که باید می داشت، بازماند و همچون همزاد دیگر خویش در مرزهای غربی شکوفا نشد. اینکه این زبان (فارسی دری) توانسته است تا کنون اینسان با همه مشکلات و موانع پابرجا و استوار باقی بماند، قابلیت های بی نظیر ماندگاری و اصالت های خاص زبانی خودش و دلچسپی های مفرط گویندگان آن به این زبان است. این در حالی است که کلیه مکاتبات و مکالمات حکومتی به زبان فارسی بوده و این روند تا مدت ها پس از وی جریان داشته و تا دوره محمد ظاهر شاه کامکان حفظ شده است.

بلخی، شهید بلخی، رودکی، کسایی، دقیقی که با توجه به این آثار، بعید است در ظرف دو سه قرن زبانی به این مرحله از استحکام و انسجام رسیده باشد.

بر مبنای برخی از تحقیقات، زبان پارسی نو یا پارسی دری نخستین بار در مشرق ایران انتشار یافته بود. زیرا زبان عامه مردم مغرب و شمال ایران در سده های اول اسلامی پهلوی و لهجه های محلی نزدیک به پهلوی بوده، و اشعاری هم که در آذربایجان و طبرستان و جبال و مغرب ایران سروده شده، تا مدتی به زبان پهلوی یا طبری یا لهجه های محلی بوده است.

مرحوم دهخدا معتقد است که این زبان در عهد اسلامی نخستین بار در دربارها و شهرهای نواحی شرقی ایران برای شعر و نثر به کار رفته است؛ و به عبارت دیگر نخستین ظهور ادبی آن در مشرق ایران انجام گرفته و به همین سبب تحت تأثیر لغوی و صرفی و نحوی لهجه های متداول در این نواحی درآمده است. البته سابقه زبان دری یا کلمه دری پیش از قرن های سوم و چهارم هجری بوده است؛ زیرا بسیاری از دانشمندان به لغت دری اشاره کرده اند و آن را زبان شهرهای مداین شمرده و از میان لهجه های مشرق ایران لغت اهل بلخ را در آن غالب دانسته اند. «عبدالله بن مقفع» ضمن اینکه دری را منسوب به درگاه می داند از جمله لغت اهل خراسان و بلخ نیز می داند. بسیاری از دانشمندان «لغت اهل بلخ» را که به گویش یا لهجه بلخی معروف است دخیل در زبان دری می دانند و قدیم ترین اثر در زبان بلخی متعلق به قرن دوم میلادی است و آن کتیبه ای است که در ۲۵ سطر و در مدخل معبدی در سرخ کوتل بغلان با تعدادی از کتیبه های کوچک تر دیگر کشف شده است.

- داکتر صاحب مهدی هم نظریه ای در این مورد دارد؛ البته پس از کشف کتیبه رباطک معتقد شده است که کلمه دری صورت تحول یافته کلمه «اری» است؟

- خوب! در این مورد باید بگویم که داکتر مهدی با احتیاط این نکته را بیان کرده و گفته که با کمال احتیاط به نظر می رسد کلمه دری صورت تحول یافته همان کلمه «اری» باشد. شاید صورت یا صورت های میانی نیز داشته باشد که اگر روزی به دست بیاید، این معما حل خواهد شد.

- درست است. حالا برویم به طرف برخورد نظام های سیاسی با زبان دری؛ به نظر شما چه نظام های سیاسی در کشور به رشد زبان دری کمک کرده اند؟

- به نظر بنده هیچ نظامی در افغانستان، به طور مستقیم به رشد زبان فارسی دری کمک نکرده است؛ اما از آنجایی که زبان فارسی دری همواره عنصر بالندگی و رسایی را در خود داشته، باعث شده تا زنده بماند. و احیاناً رشد کند. اینکه می گویم رشد کند به این معنا نیست که در افغانستان زبان فارسی دری واقعاً در حدی رشد کرده که مثلاً در ایران رشد کرده است. البته به این معناست که فقط توانسته افتان و خیزان تا زمان حال خود را نگه بدارد و از میان نرود و فرود و فرازهایی نیز داشته است.

- در دوران چه نظام هایی زبان فارسی دری دچار فترت و ضعف شده و یا تحت فشار قرار گرفته است؟ به نظر شما چرا چنین فشارهایی به وجود آمده؟

- از سال ۱۱۲۶ شمسی احمدخان ابدالی که از سلسله خاندان سدوزایی و از سرداران نادری بود، پس از کشته شدن نادر افشار، به قندهار رفت و پس از تصرف آن شهر، دولت افغانستان را تشکیل داد. دولت احمدخان ابدالی که نیم قرن مشغول فعالیت های سیاسی و نظامی و توسعه اراضی افغانستان بود، متأسفانه نتوانست کاری برای پیشرفت علم و ادب در افغانستان انجام دهد. به گفته میر غلام محمد غبار: فرزندان احمدخان ابدالی حتی تیمورشاه (که خود به زبان فارسی دری شعر می سرود) قابلیت احیای علوم و ادبیات را نداشتند. برادران دیگر وی نیز تحت تأثیر انتریکه های سیاسی اجانب در جنگ های داخلی به سر بردند. با آنکه در دوره احمدشاه ابدالی شخص پادشاه به زبان فارسی دری شعر می گفت و از خاندان او نیز مثل تیمورشاه و شاه شجاع که پسران وی بودند و شهزاده نادر، فرزند تیمورشاه نیز به زبان دری شعر می سروده است، اما با آن هم کاری درخور و قابل ملاحظه صورت نگرفته است.

بنابراین دوره احمدشاه ابدالی یا درانی را می توان دوره فترت ادبی در افغانستان دانست. اما بعد از ابدالی ها که نوبت زمامداری به محمدزایی ها می رسد و مدت یک قرن حکومت می کنند، به صورت کلی می توان گفت که در عرصه ادبیات، تحولاتی به وجود آمده است. یعنی شکل گیری ادبیات خاصی که می توان گفت دارای هویت نه چندان جداگانه اما متمایز با دوره های پیشین است.

در عین حال، غلام محمد غبار از بررسی دوره حکومت محمدزایی ها دیدگاه نسبتاً منفی دارد و معتقد است که در دوره محمدزایی ها امنیت نبوده، اقتصاد و زراعت، صنعت، تجارت، علم و ادب همه دستخوش حوادث شوم نظامی و نفاق های داخلی و جنگ های خارجی شده و در نتیجه، شهرها ویرانه و مدارس تا درجه صفر تنزل کرده و درسگاه های تفسیر و حدیث بسیار محدود و متوقف شده است. از این دوره به بعد است که ادبیات فارسی دری افغانستان همگام با سیاست هیئت حاکمه به سوی سرنوشت کنونی خویش گام برمی دارد که نتیجه اش را در زمان حاضر می بینیم.

در مجموع گفته می‌توانیم که از ابتدای تشکیل دولت مستقل افغانی (۱۷۴۷ م) تا پایان دوره شاهی (دوره محمد ظاهر شاه)، ادبیات فارسی دری در افغانستان، فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشته است. در طی این سال‌ها، «انواع ادبی» گوناگونی را تجربه کرده و حتی «بازگشت ادبی دو مرحله‌ای» را که تحت شرایط ناهموار سیاسی و اجتماعی، در مقاطع مختلف زمانی با آن روبه‌رو شده است، نیز سپری کرده و از فرهنگ و ادب بیگانه و خودی هم متأثر شده؛ و حتی در دهه‌های پسین، با تأثیرپذیری از دستاوردهای شعرای هم‌زبان غربی خویش (ایران) در عرصه شعر نو و سبک نیمایی نیز بی‌بهره نمانده است.

به گفته میر غلام محمد غبار:
فرزندان احمدخان ابدالی حتی
تیمور شاه (که خود به زبان فارسی
دری شعر می‌سرود) قابلیت
احیای علوم و ادبیات را نداشته.
برادران دیگر وی نیز تحت تأثیر
انتریکه‌های سیاسی اجانب در
جنگ‌های داخلی به سر بردند.
با آنکه در دوره احمدشاه ابدالی
شخص پادشاه به زبان فارسی
دری شعر می‌گفت و از خاندان او
نیز مثل تیمور شاه و شاه شجاع که
پسران وی بودند و شهزاده نادر،
فرزند تیمور شاه نیز به زبان دری
شعر می‌سروده است، اما با آن
هم کاری درخور و قابل ملاحظه
صورت نگرفته است.

- در دوران حکومت چپی‌ها وضعیت زبان و ادبیات چگونه بوده است؟ چون این دوران با دوران حرکت‌های زبانی و ادبی در ایران تقریباً هم‌زمان بوده است؟

- با همه مشکلاتی که وجود داشته، در زمان کمونیست‌ها زبان فارسی دری از رشد نسبتاً قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده تا جایی که حدود ۲۷۰ عنوان کتاب در زمینه ادبیات در داخل کشور به نشر رسیده است. گفته می‌شود که همیشه فشارهایی بر فارسی‌زبانان و زبان فارسی دری از سوی حکومت‌های وقت در کشور ما وجود داشته، واکنش این زبان و گویندگان آن در مقابل این فشارها چگونه بوده است؟
- همان طور که می‌دانید در قانون اساسی ۱۳۴۲ ه. ش، زبان پشتو نیز جزء زبان‌های رسمی کشور شد. البته در دوره صدارت هاشم‌خان به مدت کوتاهی تنها زبان پشتو به عنوان زبان رسمی در کشور اعلام شده بود و حتی متون درسی مدارس را از زبان فارسی به زبان پشتو تغییر داده بودند. این موضوع باعث شد که در برابر این تصمیم، اکثر مردم افغانستان که به زبان فارسی دری صحبت می‌کنند، مقاومت کنند و آن را نادرست و غیرقابل اجرا بدانند و سرانجام حاکمیت وقت مجبور شد آن سیاست را کنار گذارد.
به هر حال، اگر مقاومتی در آن زمان صورت نمی‌گرفت، به طور قطع و یقین امروزه اثری از زبان فارسی دری بر جا نمی‌ماند؛ و یا بهتر است بگوییم حضور آن در جامعه کم‌رنگ می‌شد. گرچه قبلاً هم این گونه اقدامات در طول تاریخ صورت گرفته است. به طور مثال در زمان تیموریان در هرات که این دوره را رنسانس شرق نام‌گذاری کرده‌اند، امیرعلی شیر نوایی کوشش و تلاش زیاد کرد تا زبان ازبکی را به جای زبان فارسی دری رواج دهد و حتی دستور زبان ازبکی را خود شخصاً نوشت؛ اما نتوانست زبان فارسی دری را از بین ببرد و زبان ازبکی را جایگزین آن کند.

- نقش مهاجرت مردم در دوران جنگ به کشورهای همسایه چه بوده است؟ و این مهاجرت و تحصیل مهاجران چه تأثیری بر بالندگی زبان و محتوای درونی زبان در داخل کشور داشته است؟

مهاجرت از اساسی‌ترین رکن رشد و اعتلای زبان فارسی دری در افغانستان محسوب می‌شود. این دوره را می‌توان از دوره‌های بسیار پر بار و سازنده در زمینه فرهنگ و ادب کشور دانست. در این دوره است که ادبیات مقاومت و مهاجرت شکل می‌گیرد. شکل‌گیری ادبیات مقاومت و مهاجرت گرچه از آغاز تجاوز روس‌ها به افغانستان، صورت متمایز و بالنده به خود گرفت؛ اما زمانی این ژانر ادبی به اوج کمال خود رسید که بر اثر جنگ‌های داخلی و تجاوزهای آشکار کشورهای بیگانه، سیل پناهندگان و مهاجران از افغانستان به اطراف و اکناف عالم جاری شد. و بسیاری از نخبگان و تحصیل‌کردگان این مرزوبوم نیز همچون سایر مردم از این بلای خانمان سوز در امان نماندند و رخت سفر بربستند و راهی کشورهای همسایه و حتی دورتر از آن، به کشورهای اروپایی و امریکایی و... شدند.

ادبیات مهاجرت با آنکه از ادبیات مقاومت جدا نشدنی است، اما شکل‌گیری ادبیات مقاومت سال‌ها پیش از مهاجرت بوده و به دوران جنگ‌های استقلال و نهضت مشروطه‌خواهی برمی‌گردد؛ اما نقطه اوج آن را در دوره مهاجرت می‌توان دید. با توجه به اینکه در سال‌های پیش از مهاجرت نیز آثاری خلق شده است که در آن روحیه آزادی‌خواهی و رهایی از استبداد وجود دارد، اما در دوره مهاجرت، به نقطه اوج خود رسیده که امروزه به شکل ادبیات مقاومت و مهاجرت تبلور عینی یافته است.

بنابراین شکل‌گیری ادبیات مقاومت نتیجه زورگویی‌ها، ستم‌ها، اجحاف، بی‌عدالتی‌ها، خودبینی‌ها و فرافکنی‌های طبقه حاکم بوده؛ و بنابراین افرادی چون مولوی محمد سرور و اصف گرچه شاعر نبوده با شعر مشهور مشروطیت خود که گفت:

«ترک مال و ترک جان و ترک سر
در ره مشروطه اول منزل است»

ظهور و بنیان مشروطه‌خواهی را در افغانستان پی‌ریزی می‌کند. عبدالرحمن لودین معروف به کبریت، شعرهایی چون «فریاد» یا «نعره» را می‌سراید. عبدالهادی داوی متخلص به پریشان، «بلبل گرفتار» و سید اسماعیل بلخی با دیوان چهار هزار بیتی‌اش که سرشار از شعر مقاومت بود، تحولی دیگر در جامعه ایجاد می‌کند. طالب حسین قندهاری با اشعار انقلابی و ستیزنده‌اش، و اصف باختری با اشعار پخته و باصراحت‌اش مثل «پرسش» و بسیاری از شاعران دیگر که هر کدام سهمی در پدیدآوردن ادبیات مقاومت داشتند، در سال‌های اخیر از پیشروان و طلایه‌داران این جنبش ادبی محسوب می‌شوند.

در دهه‌های اخیر، طالب حسین قندهاری به مسایل اجتماعی و سیاسی پرداخته و چهره فاسد نظام اداری وقت را این چنین به نمایش می‌گذارد:

مستخدا اداره به دنبال رشوه ده
دیدم که تیز می‌دود و تیز می‌زند
گفتم اگر وزیر خبر شد چه می‌کنی؟
گفتا خموش باش که او نیز می‌زند
ساقی به جام عدل اگر باده می‌دهد
طالب چرا سخن، گله‌آمیز می‌زند



- بله درست است. در همین زمان بود که ادبیات مهاجرت در کنار ادبیات مقاومت هم شکل گرفت و تأثیرات متقابل داشت!

- ادبیات مهاجرت و ادبیات مقاومت، هر دو ادبیات انقلاب و دردهای ملت است. ادبیاتی که بخش بزرگ آن در خارج از مرزهای افغانستان پدید آمد. پس از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ش بسیاری از شعرا و نویسندگان، کشور را ترک کردند و عده‌ای هم باقی ماندند. این عده از نویسندگان و شعرا که تعدادشان هم کم نیست، تا ختم دوره کمونیستی نیز در افغانستان بودند و بعد از پیروزی مجاهدین و پس از آن، (دوره طالبان) که حای برای انتشار اندیشه‌شان نمانده بود و از امنیت جانی هم برخوردار نبودند، به ناچار ترک یار و دیار کردند مانند استاد خلیل الله خلیلی، استاد واصف باختری، دکتر اکرم عثمان، اعظم رهنورد زریاب، سپوژمی زریاب، دکتر صبورالله سیاه‌سنگ، حسین فخری، دکتر سمیع حامد، لیلا صراحت، پرتو نادری، پروین پژواک، مریم محبوب، جلیل شبگیر پولادیان، خالد فروغ، لطیف پدram، افسر رهین... از شاعران دیگر نیز آثاری زیبا و سرشار از مقاومت به وجود آمده است.

ادبیات مقاومت از نوع شعر که در ایران پا گرفت، بسیار زیبا و بالنده بود و مجموعه‌های نفیسی از شاعران مهاجر در ایران به چاپ رسید که از آن جمله: «اشک قلم» مجموعه‌ای از اشعار ۳۸ شاعر مهاجر، «حریم راز» از برات علی فدایی هروی، «صبح در زنجیر» مجموعه اشعار ۱۶ نفر از شاعران مهاجر، «شانه‌های زخمی پامیر» شامل سفرنامه، داستان، شعر، خاطره، مصاحبه و نقد که توسط محمدحسین ملک جعفریان نویسنده ایرانی چاپ شده است و «تیر و باغ گل سرخ» در سه جلد، که اولی حاوی شعر ۴۲ شاعر مهاجر در رثای شهید مزاری (ره) به کوشش محمدشرف سعیدی، «سرود خون»، «سرود شهیدان»، و «ماتم‌سرا» از استاد خلیلی (ره)، «مجموعه شعر «سوگنامه بلخ» از استاد مظفری و «مجموعه شعر مقاومت افغانستان» به کوشش شاعران توانای کشور، محمدکاظم کاظمی و محمدآصف رحمانی به زیور چاپ آراسته شده است. بنابراین بستر اصلی بالندگی ادبیات مهاجرت و مقاومت به‌خصوص شعر، جمهوری اسلامی ایران است. در قدم بعدی، کشور پاکستان و کشورهای اروپا، آمریکا و کانادا نیز محل‌هایی برای سربرآوردن ادبیات مقاومت محسوب می‌شود.

بنابراین می‌توان گفت که شکل‌گیری ادبیات مهاجرت و مقاومت در خارج از کشور، تا حدی عقب‌ماندگی‌های سده‌های اخیر ادبیات معاصر افغانستان را جبران کرده است.

- نقش نظام جدید را در رابطه با رشد زبان و یا آسیب‌رساندن به آن چگونه می‌بینید؟ اگر فکر می‌کنید مثبت بوده، چرا و به چه دلایلی؟

- به نظر من، نظام جدید در رشد و یا آسیب‌رساندن به زبان نقش نسبتاً مساویانه دارد. اما این نقش، مستقیم نیست. ایجاد مراکز متعدد تعلیمی و تحصیلی در کشور باعث ایجاد یک تحول زیربنایی و اساسی در کشور شده و به هر میزانی که سطح سواد و دانش آموزشی در کشور زیاد شود، به همان اندازه سطح دانش و فرهنگ، سیر صعودی به خود می‌گیرد. بنابراین به صورت غیر مستقیم اثر مثبت بر زبان، ادبیات و فرهنگ خواهد داشت. به صورت کاملاً طبیعی، در هر کشوری که تعداد باسوادان و دانشمندان‌شان اندک باشد، از رشد فرهنگ و زبان هم در آنجا خبری نیست. اگر امروزه می‌بینیم که در کشور هم‌جوار ما یعنی ایران، زبان و ادب و فرهنگ رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است، یکی از دلایل این موفقیت، رفاه و آسایش مردم آن سرزمین است. به قول حجازی، فرهنگ و ادب زایده رفاه و آرامش و امنیت است. متأسفانه در افغانستان مشکلات اقتصادی زیاد بوده و مردم ما نه امنیت داشته و نه رفاه؛ بنابراین نظام جدید از یک سو نقش سازنده اما غیر مستقیم در رشد و بالندگی زبان و ادبیات کشور دارد و از سوی دیگر، نبود مراکز فرهنگی مخصوصاً نبود یک یا چند فرهنگ‌سرا که بتواند جلو آسیب‌پذیری زبان را بگیرد و همچنان، حضور فعالان سیاسی و اقتصادی خارجی‌ها و مترجمین آنان نقش تخریبی در عرصه زبان و فرهنگ کشور دارد. متأسفانه هیچ مرجع یا مرکزی وجود ندارد که در زمینه رشد و بالندگی زبان و فرهنگ افغانستان کار جدی و مدیریتی انجام دهد. بسیاری از کشورهای همسایه از جمله ایران و حتی کشوری مثل جاپان مرکز مخصوصی جهت وضع واژه‌های جدید و معادل‌سازی برای واژه‌های بیگانه دارند. متأسفانه ورود واژه‌های بیگانه در نظام جدید بیش از پیش بوده و این واژه‌ها از لوحه‌های دکان‌ها و رسانه‌ها گرفته تا درون خانه‌های ما رخنه کرده است.

- داکتر صاحب عزیز، حضور واژه‌های بیگانه یکی از مباحث مهم در فضای کنونی فرهنگی ما است. به نظر شما این واژه‌های بیگانه چه واژه‌هایی هستند؟

- واژه‌هایی زیادی وارد زبان ما شده است، از جمله: کاندید به معنای «نامزد» (در مورد نمایندگی مردم در مجلس شورا) که اصل آن، کاندیدا است و در افغانستان آن را با «ان» جمع می‌بندند و «کاندیدان» می‌گویند. در صورتی که باید بر مبنای اصل واژه آن را مطابق قواعد و دستور زبان فارسی دری جمع ببندیم و «کاندیداها» بگوییم نه کاندیدان؛ و واژه‌های دیگری چون: مدرن، نمبر، ورکشاپ، پلان، استراتژی، پالیسی، پروگرام، تکنالوژی / تکنالوجی، دیسپلین، دوسیه، دیپارتمنت، سمنار، فارم، سپورت، بایسکل،

نظام جدید از یک سو نقش سازنده اما غیرمستقیم در رشد و بالندگی زبان و ادبیات کشور دارد و از سوی دیگر، نبود مراکز فرهنگی مخصوصاً نبود یک یا چند فرهنگ‌سرا که بتواند جلو آسیب‌پذیری زبان را بگیرد و همچنان، حضور فعالان سیاسی و اقتصادی خارجی‌ها و مترجمین آنان نقش تخریبی در عرصه زبان و فرهنگ کشور دارد. متأسفانه هیچ مرجع یا مرکزی وجود ندارد که در زمینه رشد و بالندگی زبان و فرهنگ افغانستان کار جدی و مدیریتی انجام دهد.

موتر، کلینیک، کنترل، کنفرانس، کادر، اکادمی، بورد، انستیتوت و صدها واژه بیگانه که تا کنون در زبان ما وارد شده و زبان ما را بیش از پیش نیازمند پالایش کرده است.

- چطور می‌توانیم اصالت زبان مادری خود را در برابر حضور و هجوم واژه‌های بیگانه حفظ کنیم، یا کدام سیاست، سیاست حذف، سیاست تعامل مثبت و یا راه دیگری را پیشنهاد می‌کنید؟ منظور من از سیاست حذف، تصفیة واژه‌های بیگانه از متن زبان فارسی است، سیاست تعامل هم بدین معنا می‌تواند باشد که آغوش زبان دری برای واژه‌های غیر خودی باز باشد؛ اما از توان و حضور آنها به نفع رشد و بالندگی خود استفاده کند.

- متأسفانه ما در افغانستان هیچ مرجع و مرکزی برای مقابله با ورود واژه‌های بیگانه نداریم؛ یا بهتر است بگویم جایی به عنوان فرهنگ‌سرا یا عنوان دیگری که بتواند برای واژه‌های بیگانه معادل‌سازی کند، نداریم. بسیاری از کشورهای جهان، مخصوصاً بعضی از کشورهای همسایه چنین مراکزی در اختیار دارند و نمی‌گذارند واژه‌های بیگانه لگام‌گسیخته وارد فرهنگ و زبان‌شان شوند. به گفته بعضی از دوستان، مردم تاجیکستان برای «امبولانس» معادل «تیزروک





اگر وضع به همین گونه دوام یابد، آینده خوبی برای زبان فارسی دری پیش بینی نمی شود. من از دولت مردان و فرهنگیان عزیز کشور، مجدانه می خواهم که برای حفظ زبان فارسی دری از گزند هجوم واژه های بیگانه فکر اساسی بکنند و اجازه ندهند این زبان شیرین فارسی دری دستخوش هجوم واژه های بیگانه شود. حتی کار به جایی رسیده است که از دستور زبان بیگانه در جمله بندی های روزمره ما نیز استفاده می شود. به عنوان مثال: گاهی از رسانه های کشور شنیده می شود که از کسی می پرسند که «نامکت چیست؟» جواب می دهد: «نامم است احمد» این جواب دقیقاً برگرفته از دستور زبان انگلیسی و ترجمه واژه به واژه همان زبان است.

کسل کش» را به کار می برند. البته نمی دانم تا چه حد این گفته صحت دارد اما در صورتی که درست باشد، با وجود اینکه این واژه ترکیبی، طولانی است، ولی حداقل این حسن را دارد که ساخته و پرداخته خودشان است. ما هم در گذشته به جای «تیزروک»، واژه «تیزرفتار» را به کار می بردیم. متأسفانه در حال حاضر، ما مجال و امکانات چنین معادل سازی هایی را نداریم که هیچ، حتی حال آن را هم نداریم که خود دست به چنان ابداعاتی بزنیم. بنابراین روز به روز در برابر هجوم واژه های بیگانه از پای درمی آیم و هیچ کاری هم از دست ما بر نمی آید.

من مشخصاً پیشنهاد می کنم که وزارت فرهنگ و اطلاعات و سایر وزارتخانه های ذی ربط، مثل وزارت معارف و وزارت تحصیلات عالی، دست به دست هم داده مرکزی را برای مقابله با واژه های بیگانه ایجاد کنند تا بتوانیم از اصالت زبان مادری خود در برابر هجوم واژه های بیگانه دفاع کنیم.

در مورد اینکه فرمودید کدام سیاست را در پیش بگیریم، باید بگویم که ما توانایی به کارگیری سیاست حذف را در حال حاضر نداریم. واژه های بیگانه بدون هیچ قید و شرطی وارد زبان ما می شود و تعامل مثبت هم که نمی توانیم داشته باشیم. یعنی در تعامل مثبت باید کاری کنیم که از واژه های بیگانه به نفع خود استفاده کنیم؛ ولی ما قادر به چنین کاری هم نیستیم. چون واژه های بیگانه مانند سیل بنیان کن وارد زبان و ادبیات ما شده و می شود و ممکن است تا چند سال دیگر بیش از شصت درصد زبان ما را تسخیر کند. بنابراین، تنها راه حل این است که دولت مردان ما با فرهنگ دوستان و دانشمندان این مرزوبوم همکاری کرده و در ایجاد مرکزی به منظور حمایت از اصالت زبان مادری و رسمی کشور اعم از دری و پشتو، کمر همت ببندند.

- ادبیات، رسانه ها و تحصیلات، سه زمینه ای هستند که زبان بر بستر آنها تجلی پیدا می کند. در نقطه ای از زمان که همین حالا ما ایستاده ایم، تعامل این سه را با زبان چگونه می بینید؟ آیا کمک کننده هستند یا تخریب کننده و یا تأثیرات مثبت و منفی را با هم، بر زبان تحمیل می کنند؟

- این سه عنصر، در رشد زبان از اهمیت به سزایی برخوردار است. از نظر بنده رسانه ها و تحصیلات دو بستر مناسب برای رشد زبان و ادبیات هستند. من بیشتر، رسانه ها و تحصیلات را به عنوان یک بستر می شناسم و ادبیات هم ریشه در زبان دارد. یعنی می توان گفت که زبان و ادبیات در بستر تحصیلات و رسانه ها می تواند رشد و بالندگی داشته باشد. اصل، تحصیلات است. من گاهی اوقات که به رسانه های صوتی و تصویری گوش می دهم و یا بیننده یکی از آنها هستم، می بینم و می شنوم که همین رسانه ها به دلیل اینکه برخاسته از بستر تحصیلات نیستند، در حفظ اصالت زبان و فرهنگ این سرزمین، نه تنها کاری انجام داده نمی توانند، بلکه تخریب هم می کنند. به عنوان مثال خیلی از عنوان های تلویزیون ها را واژه های خارجی تشکیل می دهد. مثل «تاپ چهل» و جز آن... بنابراین نقش تحصیلات در این زمینه بسیار مهم و اساسی است.

در افغانستان، تحصیلات هم مشکل خاص خود را دارد. بسیاری از مراکز تحصیلی فاقد استادان برجسته و لایق هستند. مؤسسات تحصیلات عالی خصوصی هم که بیشترشان در پی منافع شخصی خود هستند و متأسفانه از نظر آنان فرقی میان یک استاد برجسته و لایق با یک استاد نالایق نیست. بنابراین محصول مراکز تحصیلی هم، چندان از کیفیت بالایی برخوردار نیست. و ما در این زمینه با مشکلات بسیاری روبه رو هستیم.

- به عنوان کسی که تا درجه دکترا در رشته زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده اید و همچنین سال های زیادی را مصروف تدریس در همین رشته بوده اید؛ آینده زبان فارسی دری را چگونه می بینید؟ رو به پیشرفت است و یا نه؟ با چه دلایلی؟

- اگر وضع به همین گونه دوام یابد، آینده خوبی برای زبان فارسی دری پیش بینی نمی شود. من از دولت مردان و فرهنگیان عزیز کشور، مجدانه می خواهم که برای حفظ زبان فارسی دری از گزند هجوم واژه های بیگانه فکر اساسی بکنند و اجازه ندهند این زبان شیرین فارسی دری دستخوش هجوم واژه های بیگانه شود. حتی کار به جایی رسیده است که از دستور زبان بیگانه در جمله بندی های روزمره ما نیز استفاده می شود. به عنوان مثال: گاهی از رسانه های کشور شنیده می شود که از کسی می پرسند که «نامکت چیست؟» جواب می دهد: «نامم است احمد» این جواب دقیقاً برگرفته از دستور زبان انگلیسی و ترجمه واژه به واژه همان زبان است. حتی فراتر از اینها، نام گذاری اکثر بازارهای بزرگ شهر نیز برگرفته از واژه ها و دستور زبان بیگانه است. به گونه مثال: گلپهار ستر، کابل سیتی ستر، برجی سیتی ستر، کاروان پلازا و هزاران مثال دیگر در این زمینه وجود دارد که مایه نگرانی شدید است.

- سپاس فراوان از شما که برای این گفت و شنود وقت گذاشتید.

- سپاس فراوان از شما که به بنده مجال و فرصت دادید تا گفتگویی با ماهنامه وزین «در دری» داشته باشم.

کودکان قصه‌ها را زندگی می‌کنند...

«قصه‌ها زندگی انسان‌ها را چنان آشکار می‌سازند که درون آن مشاهده، احساس یا شناخته می‌شوند.»

سی. اس. لوئیس



محمد رضا خاوری

اگر این نظام را به هم بزنیم، میوه‌های زودرس بی‌طعمی به دست خواهیم آورد که به زودی فاسد خواهند شد؛ یعنی عده‌ای کودک دانشمند و دبیر خردسال خواهیم داشت. طرز فهمیدن، فکر کردن و حس نمودن کودکان مخصوص خودشان است و هیچ چیز احمقانه‌تر از این نیست که بخواهیم طرز فکر کردن خودمان را جانشین طرز فکر آنها کنیم. به نظر من توقع اینکه طفل قدی به بلندی پنج پا داشته باشد، معقول‌تر است تا انتظار اینکه در ده سالگی درست قضاوت کند. (همان، ۱۳۰)

در ادبیات شفاهی خودمان، افسانه‌ها و قصه‌هایی داریم که تقریباً تمامی وقایع آنها بر اساس تخیل و اتفاقات غیر واقعی استوار بوده است، طوری که به یقین می‌توان گفت، بهترین خوراک ذهنی برای کودکان مان بوده است. اما متأسفانه از یک دوره‌ای که اهمیت علم و علم‌آموزی بیشتر می‌شود، به اشتباه افسانه و قصه‌ها که سینه به سینه نقل می‌شده، به حاشیه رانده می‌شود و حتی به نوعی بد و مضر انگاشته می‌شود و جای آن را پند و اندرزها و نظرات آموزشی- تربیتی صرف پر می‌کند که هیچ‌گاه با دنیای ذهنی و روانی کودک سازگاری نداشته است.

«آنجا که کسانی چون محمد بن یوسف مازندرانی، ملقب به مفتاح‌الملک که کتاب تأدیب‌الاطفال او جزو نخستین ترجمه‌ها در حوزه ادبیات کودک

وقتی به کودکی‌های مان فکر می‌کنیم، بیشترین چیزی که ما را به حسرت آن روزها می‌اندازد، شاید شنیدن قصه‌ها و حکایت‌هایی بوده که بزرگ‌ترها برای مان می‌گفتند. قصه‌هایی که آن قدر قدرت داشتند که دست خیال مان را می‌گرفت و می‌برد مان به سرزمین آرزوها، ناکامی‌ها، خوشی‌ها و نگرانی‌ها... قصه‌هایی که با چشمانی نگران به دنبال پری مهربان بودیم که چطور دیو بدکاره را از پای در می‌آورد، یا اینکه مشتاقانه دنبال می‌کردیم که شاهزاده آخرش با چه کسی ازدواج می‌کند. قصه‌هایی که خودمان را به جای شخصیت خوب آن می‌گذاشتیم و با غول بدی‌ها می‌رزمیدیم. شاید هم خودمان را شاهزاده گمان می‌کردیم و دشت‌های خیال را با اسب افسارگسیخته تخیل در می‌نوردیدیم. سرانجام قصه‌گو خیال مان را راحت می‌کرد و همه چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شد و با خاطری آسوده سر بر بالشت می‌گذاشتیم و شیرینی‌های قصه را زیر زبان مان مزمزه می‌کردیم.

قصه‌ها و افسانه‌ها همواره در رشد و کمال ذهنی و فرهنگی انسان‌ها مؤثر بوده‌اند؛ و به نوعی، زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم، شیوه کار و تولید آنها و رفتار، تفکر، احساس، مذهب، اخلاق و اعتقادات هر جامعه را نشان داده‌اند. انسان‌ها برای فرار از ناکامی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و محرومیت‌های گوناگون، آرزوهای شان را با آرامش خیال در قالب افسانه‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها و لالایی‌ها گفته‌اند. درون مایه اصلی قصه‌ها آرزوی انسان‌ها بوده و هست. در واقع انسان‌ها نیازهای شان را با زبانی ساده و قابل فهم در قصه بیان می‌کنند. طرح مسائل هیجان‌انگیز و عجیب و ظهور عوامل طبیعی، غیر طبیعی و... باعث می‌شود شنوندگان از شنیدن قصه لذت ببرند و انگیزه یادگیری در آنها بیشتر شود. (منجری، ۱۳۹۳)

شاید بهتر باشد برای روشن تر شدن عنوان این مقاله که ارتباط قصه و کودکی را تشکیل می‌دهد، نگاهی داشته باشیم به ویژگی‌های دوران کودکی از نگاه گذشتگان و امروزان. «آن‌گونه که از گزارش‌های تاریخی و همچنین داستان‌ها و اساطیر به جامانده از دوران باستان بر می‌آید، دوران کودکی نه تنها به عنوان یک دوره مستقل و دارای ویژگی‌های مختص به خود به رسمیت شناخته نمی‌شد، بلکه دورانی زاید و سر بار در زندگی بشر به شمار می‌آمد. دورانی که می‌بایست تا حد امکان کوتاه‌تر شود و کودک هر چه سریع‌تر به دنیای بزرگسالان پا بگذارد. اساس تعلیم و تربیت کودکان در دوران باستان، فقط آماده‌سازی ایشان برای آینده بود و نه شکوفایی حال آنها.» (شاه‌آبادی، ۱۳۸۲: ۵۷)

زان‌زاک روسو فیلسوف فرانسوی جزو اولین افرادی است که نگاهی خاص به دوران کودکی دارد و هویتی مستقل به آن می‌دهد. آنجا که می‌گوید: «طبیعت ایجاب می‌کند که اطفال قبل از مرد شدن، کودک باشند.

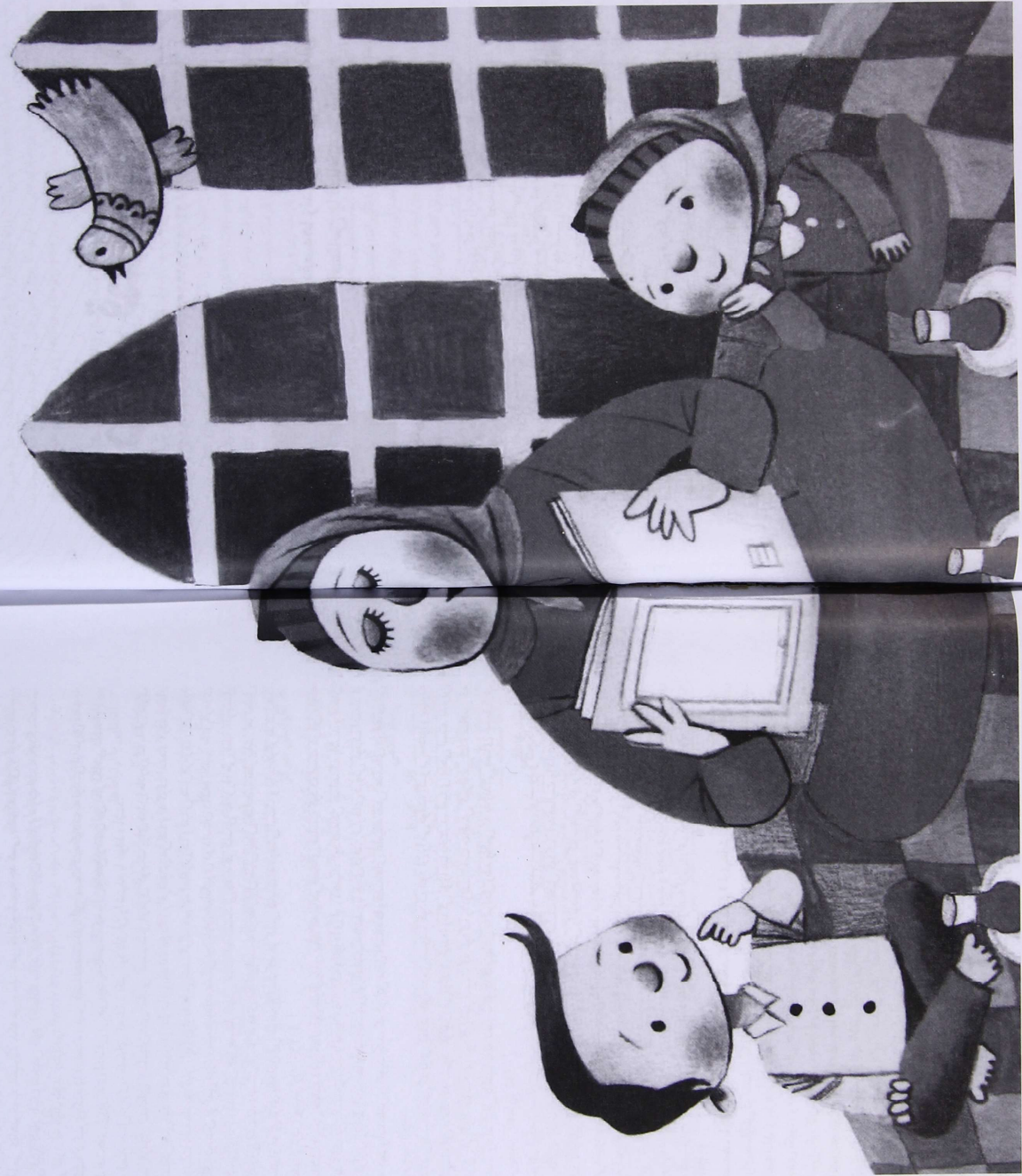


است. به بزرگ‌ترها و والین هشدار می‌دهد که تا حد ممکن کودکان را از شنیدن و خواندن قصه‌ها و افسانه‌های دور از عقل که حاصل دروغ‌پردازی و تخیل بی‌تربیت و نادان است، بازدارند و می‌پوشانند که این تلقی، در نقطه مقابل اندیشه لوئیس کارول، نویسنده کتاب آلیس در سرزمین عجایب (۱۸۶۵ م) است که با نوشتن این اثر، پیوند خود را با ادبیات آموزشی و پاک‌سازی اخلاق، قطع و لذت کودک را هدف ادبیات کودک فرض می‌کند. (هجری: ۱۳۶۶)

بر اساس همین نظریات وایس گرایانه است که «سبب‌های زردان و سادگان تصور می‌کنند که کودک را باید فقط با واقعیت ملموس یا تصویرهای دلپذیر و آرزوهای قابل دسترس روبرو کرد. از این‌رو، به او فقط ظاهر دل‌انگیز و جذاب و خوشایند زندگی را نشان می‌دهند. چنین باور یک‌جانبه‌ای شخصیت را فقط یک‌بعدی بار می‌آورد، و جنبه‌های مختلف زندگی واقعی را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد. در حالی که در قصه‌های بدی به اندازه نیکی وجود دارد. در همه قصه‌ها خیر و شر به صورت اشخاص خوب و بد، اعمال خود را تجسم می‌بخشند. همان گونه که نیکی و بدی در هر عصر و زمانی مانند امروز وجود دارد. هر دو جنبه آن نیز در هر انسانی دیده می‌شود. در حقیقت، همین دوگانگی مسئله اخلاقی را به وجود می‌آورد و مبارزه برای حل آن را موجب می‌شود.» (بناپلیم، ۱۳۸۷: ۲۰)

«اصولاً شادزیستن، دوربودن از واقعیت‌های نگرانی و نهمندان دلچسپ زندگی، خیال‌پردازی و بازی‌های شادی‌افزون و گشمنده، از مهم‌ترین ویژگی‌های دوران کودکی است. دوران کودکی را همواره می‌توان قوس و ازدهایی چون بازی، سرگرمی، شیطنت و فعالیت بیش از اندازه دانست. در حقیقت زندگی طبیعی کودکان پیوندی از گانیک با این فاکتورها دارد. به گونه‌ای که با بیرون‌آوردن این عناصر از زندگی واقعی و زندگی ادبی آنها، به جرات می‌توان گفت که کودکانگی را هم از آنها گرفته‌ایم. بنابراین، یکی از کاربردهای مهم به کارگیری ویژگی‌های دوران کودکی در قصه‌ها، همانا تأثیرگذاری متن از راه سرگرم کردن و برقراری ارتباطی دوستانه و همدلانه با کودکان است.» (ابراهیمی لایع، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۳)

روی دیگر سکه این است که قاضی کودکی «در معرض خطرات و تهدیدات تنهایی و ترک‌شدن قرار می‌گیرد و اغلب تا سرحد مرگ می‌رسد. کودک بیشتر وقت‌ها نمی‌تواند این احساسات را بیان کند یا فقط به طور غیر مستقیم می‌گوید که از تاریکی یا فالان حیوان می‌ترسد و برای سلامتی خود نگران است. وقتی پدر و مادر چنین احساساتی را نزد کودکان کشف می‌کنند، نگران می‌شوند؛ آنها میل دارند که آن را نادیده



قصه‌ها و افسانه‌ها همواره در رشد و کمال ذهنی و فرهنگی انسان‌ها مؤثر بوده‌اند؛ و به نوعی، زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم، شیوه کار و تولید آنها و رفتار، تفکر، احساس، مذهب، اخلاق و اعتقادات هر جامعه را نشان داده‌اند.

انسان‌ها برای فرار از ناکامی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی و محرومیت‌های گوناگون، آرزوهای‌شان را با آرامش خیال در قالب افسانه‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها و لایایی‌ها گفته‌اند.

بگیرند یا برای اینکه از نگرانی و تشویش بیرون آیند. در باورشان آن را دست‌کم می‌گیرند و روی ترس کودک سرپوش می‌گذارند. قصه بر عکس، این ترس‌های وجودی را بسیار جدی می‌گیرد و مستقیم در برابر نشان صحبت می‌کند. از نیاز به محبوب بودن و ترس از بی‌قابله محسوب‌شدن، از عشق به زندگی و هراس از سرگرمی به علاوه قصه را حلقه‌هایش را به گونه‌ای در اختیار می‌گذارد که کودکان آنها را بفهمند. (بناپلیم، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴)

داستان و قصه نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی شخصیت کودک دارد. از طریق قصه‌ها و داستان‌های خوب، کودک به سبازی از ارزش‌های اخلاقی بی‌پرو پدیداری، شجاعت، نوع‌دوستی، امیدواری، آزادگی، جوانمردی، طرقداری از حق و حقیقت و استقامت در مقابل زور و ستم، ارزش‌هایی هستند که هسته مرکزی بسیاری از قصه‌ها و داستان‌ها را تشکیل می‌دهند. پرورش حسن‌رئیتی‌شناسی در کودک، موجب‌ساختن کودک به دینی که افراترش را فراتر گرفته، پرورش عادات مفید در کودک، تشویق حسن‌استقلال طلبی و خلاقیت کودک هدف‌های اصلی طرح قصه‌های خوب برای کودکان است.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های قصه، جنبه تخیل‌گرایی آن است که می‌تواند منجر به افزایش خودشناسی در کودکان شود. کودکان می‌توانند در دنیای قصه‌های خیال‌انگیز، ابعاد مختلف شخصیت خود را کشف کنند و پس از این کشف به تجلیه



قصه‌ها و افسانه‌ها همواره در
رشد و کمال ذهنی و فرهنگی
انسان‌ها مؤثر بوده‌اند؛ و به
نوعی، زندگی اجتماعی و
فرهنگی مردم، شیوه کار و تولید
آنها و رفتار، تفکر، احساس،
مذهب، اخلاق و اعتقادات
هر جامعه را نشان داده‌اند.
انسان‌ها برای فرار از ناکامی‌ها
و نابرابری‌های اجتماعی و
اقتصادی و محرومیت‌های
گوناگون، آرزوهای‌شان را با
آرامش خیال در قالب افسانه‌ها،
قصه‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها و
لالایی‌ها گفته‌اند.

بگیرند یا برای اینکه از نگرانی و تشویش بیرون
آیند، در باورشان آن را دست‌کم می‌گیرند و روی
ترس کودک سرپوش می‌گذارند. قصه برعکس،
این ترس‌های وجودی را بسیار جدی می‌گیرد
و مستقیم درباره‌شان صحبت می‌کند؛ از نیاز به
محبوب بودن و ترس از بی‌فایده محسوب شدن، از
عشق به زندگی و هراس از مرگ. به علاوه قصه
راه‌حل‌هایش را به گونه‌ای در اختیار می‌گذارد که
کودک آنها را بفهمد» (بتلهایم، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴)
داستان و قصه نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی
شخصیت کودک دارد. از طریق قصه‌ها و
داستان‌های خوب، کودک به بسیاری از ارزش‌های
اخلاقی پی می‌برد. پایداری، شجاعت، نوع‌دوستی،
امیدواری، آزادگی، جوانمردی، طرفداری از
حق و حقیقت و استقامت در مقابل زور و ستم،
ارزش‌هایی هستند که هسته مرکزی بسیاری از
قصه‌ها و داستان‌ها را تشکیل می‌دهند. پرورش
حس زیبایی‌شناسی در کودک، متوجه‌ساختن
کودک به زیبایی که اطرافش را فراگرفته، پرورش
عادات مفید در کودک، تشویق حس استقلال‌طلبی
و خلاقیت کودک هدف‌های اصلی طرح قصه‌های
خوب برای کودکان است.

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های قصه، جنبه تخیل‌گرایی
آن است که می‌تواند منجر به افزایش خودشناسی
در کودکان شود. کودکان می‌توانند در دنیای
قصه‌های خیال‌انگیز، ابعاد مختلف شخصیت
خود را کشف کنند و پس از این کشف به تخلیه



**متأسفانه از یک دوره‌ای که
اهمیت علم و علم‌آموزی
بیشتر می‌شود، به اشتباه
افسانه و قصه‌ها که سینه به
سینه نقل می‌شده، به حاشیه
رانده می‌شود و حتی به نوعی
بد و مضر انگاشته می‌شود
و جای آن را پند و اندرزها
و نظرات آموزشی - تربیتی
صرف پر می‌کند که هیچ‌گاه
با دنیای ذهنی و روانی کودک
سازگاری نداشته است.**

می‌کشد و هنگامی که سرانجام پاکدامنی و تقوا بر پلیدی و زشتی پیروز می‌شود، احساس پیروزی می‌کند. همانندسازی کودک با قهرمان قصه، و مبارزه‌های درونی و بیرونی قهرمان، باعث ساختن اخلاق کودک می‌شود. البته ناگفته نماند که کودک به دلیل خوب بودن قهرمان با او همانندسازی نمی‌کند، بلکه چون وجودش عمیقاً در برابر کارهای مثبت واکنش نشان می‌دهد، او را می‌پسندد. کودک از خود نمی‌پرسد: «آیا می‌خواهم خوب باشم؟» بلکه می‌پرسد: «می‌خواهم شبیه چه کسی باشم؟» از این رو کودک تصمیم می‌گیرد کاملاً با یک شخص خود را همانند سازد. قهرمان قصه چون نیکوکار و خوب است، کودک تصمیم می‌گیرد که خوب باشد. (بتلهایم، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۲)

نکته دیگری که در در بحث تربیتی قصه اهمیت دارد این است که کودک به نوعی از طریق قصه به ظرافت‌های ارزش‌های اخلاقی پی می‌برد. به جاست که برای واضح‌تر شدن این نظر نگاهی داشته باشیم به قصه «شنل قرمزی» قصه‌ای که شاید اکثر کودکان آن را شنیده یا خوانده باشند.

شنل قرمزی نمونه‌ای از داستان‌های نمادین است. شنل قرمزی کوچک برای دیدن مادر بزرگ به آن سوی جنگل می‌رود. او قلب مهربانی دارد، اما زود نصایح مادر را فراموش می‌کند و به گرگ اعتماد کرده و تمام جزئیات خانه مادر بزرگش را برای او افشا می‌کند. گرگ هم ابتدا مادر بزرگ و سپس شنل قرمزی را می‌خورد و اگر دوستان او کمی دیرتر رسیده بودند، ممکن بود پایان غم‌انگیزی در داستان داشته باشیم. شنل قرمزی یاد می‌گیرد که دوستی چیز بسیار خوبی است، اما اعتماد بی‌جا به هر کسی که از راه می‌رسد، کار بسیار نابه‌جایی است. داستان شنل قرمزی ممکن است در نظر اول خیلی پیش‌پاافتاده به نظر بیاید، اما تمثیل بسیار خوبی برای یاد دادن این موضوع است که هر کسی شایسته دوستی نیست و نباید هرگز به غریبه‌ها اعتماد کرد. (یوسفی لویه، ۱۳۹۱)

اما شاید برای خواننده این مقاله این سوال پیش بیاید که آیا هر قصه‌ای مناسب کودک است. در این رابطه باید گفت که داستان باید با تمایلات کودک و باورهای او و ذهنیت کودکان‌اش هماهنگ باشد و امکان برقراری ارتباط با جنبه‌های شخصیتی او را داشته باشد و با جدی گرفتن نیازهای درونی کودک اعتماد او به خود و آینده‌اش را تقویت کند، که در این میان افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه نقش عمده‌ای در ایفای این امر مهم دارند.

«وقتی قصه‌هایی که برای کودک خوانده می‌شود یا کودک خود آن را می‌خواند، اگر بی‌محتوا و بیهوده باشد، این انتظار که سواد خواندن می‌تواند در آینده، زندگی او را غنا بخشد، امیدی واهی است. بدترین ویژگی این گونه کتاب‌های کودکان این است که کودک را در شناخت منافعش گمراه می‌کند؛ منافعی که باید از راه آشنایی با ادبیات به دست آورد؛ گام‌نهادن به مراحل رشد واقعی که به زندگی معنای عمیق‌تری می‌بخشد. (همان، ۱۵)

برای اینکه داستان یا قصه توجه کودک را جلب کند، باید موجب سرگرمی او شود و کنجکاوی‌اش را برانگیزد. اما برای غنابخشیدن به زندگی‌اش، لازم است تخیل کودک را به فعالیت وادارد و به او کمک کند تا توانایی‌های ذهنی‌اش را افزایش و احساساتش را توضیح دهد. کتاب‌هایی که برای کودکان انتخاب می‌شود باید جذاب، عمیق و شیرین باشد و با تجربه‌ها، نیازها، علایق و توانایی‌های آنها هماهنگ باشد و به کنجکاوی‌ها و آرزوهای بلندپروازانه آنها پاسخ دهد. کتاب مناسب، تخیل کودک را تقویت می‌کند و بر تجربه‌های او می‌افزاید. به او لذت می‌دهد و او را به خواندن علاقه‌مند می‌کند. آگاهی دادن به کودک درباره دنیایی که در آن زندگی می‌کند، پرورش عادت‌های مفید و ایجاد عزت نفس و حس استقلال طلبی و گسترش خلاقیت از مهم‌ترین هدف‌هایی است که در قصه‌گویی برای کودک دنبال می‌شود. (منجری، ۱۳۹۳)

قصه‌ها باید با ترس‌ها و تمایلات کودک هماهنگ باشد، گرفتاری‌هایش را مرتفع سازد و نیز راحل‌هایی برای مسایلش در اختیار او بگذارد. خلاصه قصه باید با همه جنبه‌های شخصیتی کودک ارتباط داشته باشد. قصه نباید از نیازهای کودک سوءاستفاده کند، بلکه می‌باید نیازهای درونی کودک را با همه دشواری‌هایش جدی بگیرد، و در عین حال اعتماد کودک را به خود و آینده‌اش تقویت کند. (بتلهایم، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۵)

امروزه کودکان، دیگر در محیط امن یک خانواده بزرگ یا یک اجتماع قابل اعتماد رشد نمی‌کنند. از این رو، اکنون مهم‌تر از دورانی که قصه‌ها به وجود آمدند، کودک با قهرمانانی روبه‌رو می‌شود که ناچارند کاملاً تنها در دنیای مطرود و سرگردان تلاش کنند و بی‌آنکه از ابتدا به سرانجام سرنوشت خویش پی ببرند، با اعتماد عمیق درونی به راهشان ادامه دهند، و مکان مطمئن و محیط امنی در دنیا پیدا کنند. (همان، ۲۶)

قهرمان قصه درست مانند کودک امروزی که خود را تنها احساس می‌کند، مدتی طولانی در تنهایی به راه خود ادامه می‌دهد. قهرمان از اشیای ساده‌ای همچون یک درخت، یک حیوان یا سایر پدیده‌های طبیعی مانند کودکی که خود را با این چیزها بیش از بزرگسالان نزدیک احساس می‌کند، کمک می‌گیرد. سرنوشت این قهرمانان به کودک اطمینان می‌بخشد که حتی اگر مانند آنها خود را رانده‌شده، رهاشده و تنها احساس می‌کند، باز هم مانند آنها در تاریکی بکوشد و به راه خود ادامه دهد، و همچون آنها در جریان زندگی خویش گام‌به‌گام هدایت می‌شود و هرگاه کمکی لازم داشته باشد، آن را به دست می‌آورد. امروزه بیش از گذشته

هیجانات درونی خود پیرازند. دیگر اینکه تخیل، تفکری تصویری بوده و مهم‌ترین بازدهی آن خلاقیت است. از طرف دیگر، تخیل با استفاده از اساسی‌ترین فرایندهای خود - خلاقیت و آفرینندگی - تأثیر سازنده بر روی ذهن کودک داشته و او را در مقابل فراز و نشیب‌ها و چالش‌های زندگی به آرامش می‌رساند و به نوعی فشارهای درونی و بیرونی کودک را در هر مقطع سنی متعادل می‌کند. بنابراین، باید آن را پدیده‌ای مهم و مغتنم در رشد و تحول خلاق کودک دانست و جایگاه ویژه‌ای برای آن در زندگی کودک قابل شد.

«قصه نیز به تربیت اخلاقی کودک کمک می‌رساند. البته نه به دلیل اینکه شخص بدکار و شرور در پایان قصه مجازات می‌شود؛ هر چند این موضوع هم جزئی از مطلب است. در قصه مانند زندگی واقعی مجازات یا ترس از آن تا حدودی عامل بازدارنده در برابر ارتکاب جرایم است. اعتقاد به اینکه جرم فایده‌ای ندارد، وسیله بازدارندگی مؤثرتری است؛ برای همین بدی همواره در قصه سرانجام شکست می‌خورد. به علاوه، پیروی از اصول اخلاقی به این علت نیست که پاکدامنی در پایان پیروز می‌شود؛ بلکه علتش این است که قهرمان داستان برای کودک جذاب‌ترین شخص است. کودک خود را جای قهرمان می‌گذارد. همراه او با همه گرفتاری‌ها و نابه‌سامانی‌ها رنج





کودک نیازمند است که در دنیا تصویر انسان‌های تنها را کنار بگذارد و با اطمینان و اعتماد به نفس دریابد که این قابلیت را دارد تا با محیط اطراف خویش روابط مهم و ارزشمندی برقرار سازد. (همان)

در پایان به طور خلاصه می‌شود گفت که یک داستان خوب برای کودک می‌بایست ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱. آشنایی با محیط پیرامون

کودکان از طریق قصه‌ها با محیط پیرامون خود آشنا می‌شوند. کودکان با شنیدن و فکر کردن به قصه‌هایی که برای آنها خوانده و یا تعریف می‌شود، می‌توانند با اشیا، حیوان‌ها، موقیقت‌ها، زمان و مکان‌های مختلف آشنا شوند. هر قصه در یک موقعیت خاص با شخصیت‌های مختلف و در زمان و مکان معینی پیش می‌رود. بیان همه این موارد به طور غیرمستقیم کودکان را با آنها آشنا می‌کند.

۲. آشنایی با ارتباط‌ها

قصه‌ها به کودکان یاری می‌رسانند تا ارتباط‌ها را درک کنند. رابطه‌هایی که بین شخصیت‌های یک قصه وجود دارد، می‌تواند به کودک یاری برساند که خود چگونه این موارد را در زندگی رعایت کند. در این مسیر حتی کودک فرصت می‌یابد تا تجربه‌های عاطفی خود را در سایه این ارتباط‌ها تمرین کند.

۳. آشنایی با ارزش‌ها

قصه‌ها، پیام‌ها و ارزش‌هایی را به مخاطب خود منتقل می‌کند. کودک در اثر شنیدن، تکرار شنیدن و حتی فکر کردن به قصه می‌تواند این پیام‌ها را جذب کند و ارزش‌های خانوادگی، اجتماعی و انسانی را بگیرد. غیرمستقیم‌بودن این پیام‌ها موجب می‌شود که برای کودک دلنشین‌تر، جذاب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر شود.

۴. افزایش تمرکز

قصه‌ها قدرت تمرکز و دقت کودکان را افزایش می‌دهد. کودکان در اثر شنیدن، این توانایی را به دست می‌آورند تا بتوانند شنیدن فعال را تجربه کنند. آنها حتی برای اینکه بتوانند ماجرا را دنبال کنند، ضروری است که دقت و تمرکز لازم را برای خوب شنیدن تمرین کنند. قصه‌ها می‌تواند به کودکان یاد بدهد که چگونه روی کار تمرکز کنند و با دقت آن کار را پیش ببرند.

۵. رشد کلامی

قصه‌ها به رشد کلامی کودکان یاری می‌رساند. قصه‌ها موجب می‌شود تا کودکان بتوانند با گستره‌ای از کلمه‌ها آشنا شوند. کلمه‌هایی که ممکن است در گفتگوی روزانه هیچ وقت مورد استفاده قرار نگیرند، اما می‌توان از طریق قصه‌ها به کودکان آموزش داد. قصه‌ها دامنه آشنایی با کلمه‌ها را برای کودکان زیاد می‌کند؛ و به نوعی کودکان گنجینه‌های کلامی خود را ارتقا می‌دهند و در زمان مناسب می‌توانند از این کلمه‌ها استفاده کنند.

۶. رشد عاطفی

قصه‌ها کمک می‌کنند تا کودکان لحظه‌هایی را با مراقبین خود بگذرانند و یا حتی در کنار هم سالان خود از تجربه قصه‌گویی لذت ببرند. همچنین قصه‌ها موجب می‌شود تا کودکان با تجربه‌ها، احساس‌ها، عواطف و شیوه‌های نگرش بزرگ‌ترها آشنا شوند.

۷. رشد تخیل

قصه‌ها به رشد تخیل کودکان کمک می‌کند. کودکان از آنجا که هنوز تجربه گسترده‌ای در شناخت دنیا ندارند، سعی می‌کنند که با ارتباط دادن بین آموخته‌های قبلی و موضوع‌های جدید به تعادل ذهن خود کمک کنند. این روند معمولاً با تخیل کودک عجین می‌شود و او را یاری می‌کند که با منطق خود به کشف و شناخت دنیا اقدام کند. بر اساس چنین روندی است که از قصه‌های تخیلی لذت می‌برند و از آنها بهره‌برداری می‌کنند.

منابع و مآخذ:

۱. منجزی، فرمهر؛ (۱۳۹۳)، تأثیر قصه در خلاقیت و رشد ذهنی، عاطفی و اجتماعی کودکان،

<http://www.ccdcir.com>

۲. شاه‌آبادی، حمیدرضا، (۱۳۸۲)، مقدمه‌ای بر ادبیات کودک، کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، چاپ دوم، تهران.

۳. هجری، محسن، (۱۳۶۶)، تأثیر متقابل سنت و تجدد در ادبیات کودک ایران، ۹۹.

۴. بتلهایم، پرونو، (۱۳۸۷)، کودکان به قصه نیاز دارند، ترجمه کمال بهروزنیا، افکار، چاپ دوم، تهران.

۵. ابراهیمی لامع، مهدی، (۱۳۹۲)، جهان‌بینی کودکان، ۲، مجله کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره ۱۹۲.

۶. یوسفی‌لویه، مجید، (۱۳۹۱)، قصه‌درمانی در روانشناسی، مجتمع خدمات بهزیستی هایا

<http://www.haaya.org/article.aspx?id=۱۰۰>



گم



یادی دیده درد و غم رفیق میه
تیرموشونه زندگی آسوسوبوگ

الگم
قادر نائل

قادر نائل

..... الگم؛ گامی به سوی الگم‌های دیگر



اسد کوشا

غزل. اما اینها «الگم» را در خود ویژه و محصور نمی‌کند. در نگاهی دیگر، «الگم» الگم‌های شاعر در تاریخ است؛ عصیان در برابر قتل‌های زنجیره‌ای، نوستالژی دوری از خانه و سرنمون تاریخی لحظه‌ای هم از ذهن قادر بیرون نیست. با چنین تبیینی، «الگم» گام‌های روح آواره و نوستالژیک شاعر در جغرافیای جبر تاریخ است. شاعر با آنکه به لحاظ فیزیکی بیرون از «بامیان» و به دور از «سنگ‌ماشه» است، برعکس، روح آواره و بی‌خانه او مدام در لایه‌های وجودی بامیان سیروسفر می‌کند. سفری که شاید مرهمی باشد از قلب خاک آبابی‌اش برای آلام و زخم‌های دیرینه‌اش؛ سفری در آغوش بامیان، آغوشی که در شعر قادر، آغوش آرامش شاعر است. آغوشی برای آرامی خستگی‌های بی‌وقفه کوچ اجباری و آغوشی برای زیستن و در فرجام، «آغوشی برای مُردن» در آن. از همین رو، واژه اکثراً در «الگم»، کاش‌هایی می‌شود که «کشکی بیگاه ضبا در گیردگوشه» خانه بند دل بامیانی و دیوانه «لعل و سرچنگل» می‌بود.

دو

در یک گونه‌شناسی محتوایی، اشعار قادر نایل را می‌شود به دو دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف: غزل‌های ژمانتیک

ب: سروده‌های اجتماعی

در چنین تقسیم‌بندی‌ای، اشعار قادر در مشخصه نخست، شعری است ژمانتیک و عاشقانه. در

یک شعر در یک فهم، ادراک ساحت درونی انسان و تصویرسازی آن در ذهن و سپس انتقال آن تصاویر به زبان است. با چنین برداشتی، «الگم» در گام نخست، نخستین زمزمه‌های شاعری است که شعر را بیشتر با درک وجودی به تجربه می‌گیرد. آتش جدایی، سوزش عشق زمینی و درد فراق و تنهایی در ساحت زبان، به این معنا، پاره‌های تن و رازورمز وجودی «قادر نایل» است؛ پاره‌هایی که از وجود او کنده شده و به ساحت زبان، محکوم به بیان می‌شود. و این محکومیت بیان، چنان الزامی به نظر می‌رسد که «ماشر ده بلی سر مه» و «پاره موشه جگر مه» شاعر در آتش‌ناک‌ترین آتش وجود شاعر، او را با تمام هستی در شعر می‌سوزاند و در نتیجه آن سوختگی در غزل‌های او واژه می‌شود و



عاشقانه‌سرایی او، من شاعر آن هستی فردی‌ای است که مدام با تمام وجود در پی تلطیف رابطه انسانی است و این هستی عاشق شاعر، همانند هر هستن رئال و عاشقانه دیگر، عشق زمینی را بخشی از هستی خود می‌داند. به سخن دیگر، در مجموعه شعری «الگم» شاعر در واقع با به‌کارگیری تصویرها، احساس و تکه‌پاره‌های وجودی‌اش در زبان حمل کرده و آن هستی رمانتیک انسان خاکی را شعر می‌شود. او این هستی عاشقانه را با تصویرسازی‌هایی چون «دل»، «بنددل» و «جگر» چنان ملموس می‌سازد که به سادگی می‌شود وجه محوری شاعری قادر را عاشقانه‌سرایی خواند؛ عاشقانه‌سرایی‌هایی که شاعر در لای آن همواره در جستجوی نیمه گم‌شده (lost-self) و انیمای یونگی است:

نیمه نپسیده به تیس ره زندگی تو
دم خو در مه برسن سلمد موشی تو (ص ۲۹)

افزون بر این، وجه دیگری از رمانتسیم قادر نوعی نوستالژی است؛ دوری از زادگاه، حسرت وطن و سوختن پی هم برای سرزمین‌های ازدست‌رفته مغضوب، شاعر را لحظه‌ای هم آرام نگذاشته است. او با آنکه در نوعی تبعید جبری-تاریخی به سر می‌برد و به لحاظ فیزیکی از زادگاهش جدا است؛ اما روحش دقیقه‌ای هم از بامیان باستان، از ارزگان شهید و از میان کوه‌های سر به آسمان کشیده «بابا» و «هندوکش» و در یک کلام از بطن مادرین وطن-مادر دور نیست. به چنین سیاقی، وطن و زادگاه در شعر قادر همیشه آن کاش‌های نوستالژیکی است که در:

کشکی ما پوشکی خاشی تو باشوم
بیگا صبا ده گیردگوشی تو باشوم
تو بند دل «بامیانی» مه باشی
و ما دیونه «سنگ‌ماشی» تو باشوم (ص ۲۷)

ایماژ روح بی‌قرار شاعر را به تصویر می‌کشد. اما بامیانی که «قادر» آن را در شعرش یادآور می‌شود، بامیانی است فراتر از یک جغرافیای فیزیکی. این بامیان در نگاه شاعر بیش از آنکه یک جغرافیا باشد، استعاره، نماد و تاریخ است. بامیان در شعر نایل، استعاره‌ای است از روزگار متمدن و فرهنگ پلورال و نمادی از سرنمون تاریخی (historical archetype)؛ سرنمونی که انسان بودن و انسانی زیستن را یگانه هویت انسانی انسان می‌داند. قادر نیز در جایگاه نسل وارث و میراث‌دار گذشته‌های دور تاریخی، اکنون پرچم‌دار همان طایفه بامیانی است که صلح، اومانسیم و دیگرپذیری را یگانه سنتز صلح-خشونت و دیگر جدال‌های پوچ مذهبی-فرقه‌ای فهمیده، صدای صلح‌خواهی و انسان‌دوستی را فریاد می‌زند:

نه جنگ مونوم نه ما لشکر می‌سنجوم
دنیا بی‌غم پشه کوتر می‌سنجوم
زمانه کارشی به که سنگ بی‌سنجه
ما خو مجنون استوم که سر می‌سنجوم (ص ۵)

نیمه

بُعد دیگر اشعار نایل تاریخ است. شعر او از این چشم‌انداز، بازمودی است از وضعیت تاریخی-اجتماعی انسان‌های هم‌سرنوشت و هم‌جایگاه شاعر در تاریخ. در این نگاه، من شاعر آن هستی جمعی-تاریخی جامعه‌ای است که هم‌زمان و هم‌مکان با شاعر محکوم به کشیدن بار دردناک و خون‌بار قتل‌های زنجیره‌ای، فجایع بشری و دیگر قتل‌عام‌های فرهنگی است. قادر در چنین چشم‌اندازی، شاعری است که در برابر تاریخ معاصر جامعه‌اش احساس رسالت کرده و در تجلی حساس‌ترین انسان، درد مشترک و هستی‌های نیم‌سوخته تاریخی-جمعی جامعه خود را در پیکر واژه‌ها شعر می‌شود. شعر قادر در چنین چشم‌اندازی، صدایی است از گلوئ خاک؛ صدایی است از حنجره تیرخورده بود؛ صدایی که از دل دردهای تاریخی انسان‌هایی سخن می‌گوید که در سراسر حیات تاریخی‌شان، فجیع‌ترین مظالم بر آنها رفته است. با چنین قرینه‌ای، قادر شاعری است که هم‌اوا با یک تاریخ، یادآوری روایت‌های تاریخی و شورش علیه فراموشی را رسالت تاریخی ادبیات می‌فهمد:

غما بارشی گیرنگه پوشت نموشه
دردای تاریخی پورموش نموشه (ص ۱۲)

نایل در چنین حالت از لحظه‌هایی زمانی و از لحظه‌های زندگی ملتی سخن می‌گوید که همه و همه

سرنشینان آواره یک کشتی تاریخی‌اند. او در این چشم‌انداز، شاعری است که در سیر تاریخ، زبان درد، زبان اندوه، زبان امید و زبان آرزوی مردم می‌شود و با زبان صمیمی‌اش اندوه تاریخی، آتش نگون‌بختی و خون قتل‌های هم‌نوعانش را زمزمه‌گر می‌شود:

خیشت غم، پیستنگ غم، دیوال غم
تیدپرگ ده چار دُور آوال غم
کس نه جواب دده قانی کنه
بل زیبون آر نفر سوال غم
جم نشد گلیم غم از تایی پای
از بلی سر بال نشد ترپال غم
کور شده چیمای مه از اویی کیدو
تر شده از آودیده دیستمال غم (ص ۱۰۶)

چهار

کاستی شعر قادر، اما در بازنمود بودگی (representationalty) آن است. شعر بازنمودگرا در یک نگاه با آنکه محیط و جهان درونی شاعر را بازنمایی (to represent) می‌کند؛ در دیگر سو این‌گونه شعر، شعری است واکنشی و وابسته به رخداد‌های محیط پیرامون؛ و در نتیجه این بازنمودبودگی، شعری است غیرفعال (passive) در حوزه تولید اندیشه. به بیانی دیگر، هنر و یا شعر آوانگارد هنری است با وقوف لازم فلسفی و اجتماعی؛ وقوفی که همواره در برابر کلیشه‌ها، زیبایی‌شناسی حاکم و اخلاق سیاسی ایستاده، دست به ویران‌سازی کلیشه‌ها و خلق جهان نو و اندیشه آوانگارد می‌یازد. با این وصف، شعر بازنمودگرا، شعری است که نمی‌تواند طلایه‌دار اندیشه شده و مخاطب را به اندیشیدن وادارد.

افزون بر این، نقص دیگر شاعری قادر را می‌توان در حفظ رابطه بینامتنیت (intertextuality) آن با ادبیات فلکوریک هزارگی دانست؛ و سایه این پیوند بینامتنی را می‌شود در زبان، تکنیک و حتی در اکثر بسامدهای شعری او سراغ کرد. زبان «قادر»، زبان ساده و عاری از پیچیدگی و غوامض زبان شعر است. نایل با آنکه زندگی شهری را تجربه می‌کند و در زندگی روزمره‌اش خیلی اندک با تصویرهای روستا و بازتاب زندگی روستایی سر و سخن دارد، اما در اکثر سروده‌های غنایی‌اش که سازنده هویت ادبی او است، قادر به گسست رابطه بینامتنی شعرش با ادبیات فولکلوریک نشده است. اما دلیل این پیوند را می‌توان در نوع زبانی یافت که قادر به کار می‌برد. زبانی که او به کار می‌برد، زبانی است که نه پتانسیال زبان شعر معاصر را دارد و نه دغدغه کلنجار رفتن با اندیشه و وارد کردن اندیشه در شعر را. از همین رو، فردیت شاعر در دفتر شعری «الگم» تحت الشعاع نوعی عامه‌زدگی و عامه‌پسندی قرار گرفته است. با این همه، «الگم» گامی است زیبا و درخور ستایش و الگمی که به سوی الگم‌های دیگر گام برمی‌دارد.

